

بازتاب روایت‌های همسان در کتاب راج ترنگینی و آثار ایرانی و سامی

دکتر مریم خلیلی جهانتیغ

عضو هیأت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

کتاب تاریخ کشمیر یا راج ترنگینی «Rajtarangini»، روایت منظومی از اسطوره، حماسه و تاریخ بخشی از سرزمین هند یعنی کشمیر است. کشمیر به علت زیبایی طبیعت، لطافت هوا، حتی رنگ پوست مردمانش در هند به ایران صغیر شهرت دارد. این اثر را ابتدا کلهن «Kalhah» به زبان سنسکریت سرود و بعدها دوبار به فارسی ترجمه شد که ترجمه اول مصنوع و متکلف و دور از فهم بوده و ترجمه دوم که در زمان اکبر شاه گورکانی به وسیله ملاشاه محمد شاه آبادی صورت گرفته ترجمه‌ای ساده و روان و ماندگار بوده است. تطبیق بعضی از حکایتها و شخصیت‌های تاریخی آن با برخی از روایتها و چهره‌های دینی و تاریخی آثار ایرانی و سامی، موضوع بحث این مقاله است.

کلید واژه: اسطوره، حکایت، راجه، راج ترنگینی، کشمیر.

۸۱



فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۱، بهار ۱۳۸۵

مقدمه

حکایت، بازتاب زندگی و فرهنگ بشری است. حکایت‌های اساطیری به بسیاری از سؤالات بی‌جواب انسان در دوره‌ای خاص پاسخ داده‌اند. پاسخهایی که اگرچه غیرعلمی و بیشتر تخیلی بوده، از یک سو ذهنیت فعال بشر و تخیل فراگیر و سرشار او را نشان می‌دهد و از سوی دیگر حوزه معرفتی انسان را تعیین می‌کند. بسیاری از ملتها به خصوص اگر مانند دو ملت ایران و هند، پیوستگی نژادی و خونی هم داشته باشند، دارای اسطوره‌ها، افسانه‌ها، آیینها و اعتقادات مشترک و شبیه به هم هستند. حکایتها زنده و فعالند و محدود به مرزهای جغرافیایی نمی‌مانند و از مرزها عبور می‌کنند و در دل و جان مردم می‌نشینند. به طوری که گاه خاستگاه اصلی آنها به فراموشی سپرده می‌شود و هر ملتی آنها را از آن خود می‌داند. شاید به دلیل اینکه انسان در آیین اسطوره، حکایت، افسانه و داستان، حیات و چهره خود را می‌بیند و به همین جهت به آن دل می‌بندد.

کتاب راج ترنگینی روایتی از تاریخ و اسطوره کشمیر هند

کتاب تاریخ کشمیر یا «راج ترنگینی» گنجینه‌ای از رویدادهای مهم اساطیری، حماسی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و دینی ملت هند را در خود نهفته است. اصل کتاب منظومه‌ای است که با وقایع روزگار راجه گنند «Gonand» اول که تقریباً سه هزار سال پیش از میلاد مسیح در کشمیر حکومت می‌کرده شروع می‌شود و با وقایع سال ۱۱۴۹ میلادی به پایان می‌رسد و شامل هشت ترنگ (کتاب) و هشت هزار اشلوک (بیت) است. این اثر به زبان سنسکریت سروده شده و سراینده آن کلهن از برهمنان یعنی بالاترین طبقه آیین هندو بوده است. پدر او در زمان پادشاهی «هرشه» (۱۰۰۱-۱۰۸۹ م) وزیر بزرگ کشمیر بوده و چنپک «Chanpak» نام داشته است. «کلهن» در زبان پراکرت از واژه کلیان گرفته شده و به معنی خوشبخت و مبارک است. کتاب راج ترنگینی دو بار به فارسی ترجمه شده، یک بار ملا احمد کشمیری در زمان سلطان زین العابدین معروف به «بُد شاه» - که دوره حکومت او را دوره زرین تاریخ و فرهنگ کشمیر

دانسته‌اند و دانش دوستی و ادب پروری او به صورت افسانه‌ای نقل شده است (انوشه، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۳۳۳) - آن را به فارسی برگردانده که گویا ترجمه موفق‌تری نبوده و به همین دلیل در

زمان اکبر شاه گورکانی (قرن دهم هجری) دوباره به وسیله ملاشاه محمد شاه آبادی به فارسی ترجمه شده است. این ترجمه هم کاملاً مورد توجه اکبر شاه قرار نگرفت و به همین دلیل ملا عبدالقادر بدایونی در سال ۹۹۸ هجری به امر اکبر شاه ترجمه مذکور را تہذیب و تسهیل نمود. آنچه می‌توان از این کتاب آموخت، بسیار است. از نظر فرهنگ واژگان سنسکریت و هندی، غنای فراوانی دارد. مترجم در اغلب موارد کلمات سنسکریت و گاه هندی را با معانی آنها ذکر کرده و به این ترتیب بسیاری از آموزه‌های لغوی را با روایتها و حکایت‌های تاریخی و دینی همراه ساخته است. در باب بلایای طبیعی مانند قحطیها و آتش سوزی شهرها اطلاعات مفیدی را در اختیار خواننده قرار داده است. علاوه بر این در مورد وجه تسمیه شهرها، چگونگی بنای آنها، در باب ضرب المثلها و عبارات حکیمانه رایج در آن دوران، درباره رسوم و آیینهای هندوان و در مورد تاریخ ادبیات کهن کشمیر، سرشار از اطلاعات سودمند است. جاذبه دیگر کتاب در تشابهات فراوانی است که میان پاره‌ای از رویدادها و وقایع منقول در آن، با بعضی از روایتها و حکایت‌های تاریخی و دینی ما ایرانیان دیده می‌شود که گاه بعضی از این روایتها ریشه سامی دارند. هدف این مقاله بررسی و طرح مشابتهای حکایات کتاب راج‌ترنگینی با روایت‌هایی از این دست در متون ایرانی و سامی است.

به طور کلی کتاب راج‌ترنگینی بر اخلاق و دین تکیه می‌کند. سراینده اثر به کشوری افتخار می‌کند که هیچ فاتحی نمی‌تواند آن را بدون سلاح اخلاق و سیرت نیکو فتح کند. او معتقد است که کشمیر را تنها به نیروی روحانی می‌توان تسخیر کرد و نه به قوت لشکر (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۶ س ۶ و ۷) شاید به همین دلیل است که اکثر حکایت‌های کتاب وجهه دینی و اخلاقی دارد. شخصیت‌های تاریخی اغلب چهره‌هایی زاهد و پرهیزگارند و یا شخصیت‌هایی با وجهه عرفانی هستند که در هاله‌ای از تقدس و رهبانیت فرو رفته‌اند. این چهره‌ها در روایت‌هایی تاریخی حکایت عدل و انصاف راجه‌های هندو و یا جباری ستمگران تاریخ را به نمایش می‌گذارد.



روایت‌های همسان

شکافتن رود نیل به امر حق و گشودن راهی برای عبور قوم حضرت موسی، و به هم برآمدن آن برای نابودی قبطیان، از معجزات حضرت موسی و نشانه التفات خاص حضرت حق به اوست. (قصص/۴۰ و قصص و عتیق نیشابوری، ۱۳۵۶، ص ۹)

در صفحه ۱۲۲ کتاب، حکایتی در مورد راجه لَلتَادَت «Leltadat» آمده که شکافتن آب پنجاب و گذشتن لشکر راجه از آن، و به هم پیوستن آب و عدم عبور دشمنان از آن، مشابه داستان معجزه حضرت موسی است:

«در جایی که همه آبها(ی) پنجاب یک جا به هم می‌رسد راجه را با جمعی از مخالفان اتفاق ملاقات افتاد و دشمنان در غایت کثرت بودند و لشکر راجه تاب مقاومت ایشان نداشتند و به هیچ وجه صلاح جنگ با مخالفان در آنجا نبود و در عقب لشکر راجه آب پنجاب بود که گذشتن از آن بی کشتی محال می‌نمود و اصلاً کسی آنجا حاضر نبود. راجه به غایت مضطرب گشت و از جَنکَن «Jankan» (کیمیاگری که بسیاری از فنون را می‌دانست و راجه او را همراه خود داشت) پرسید که: علاج گذشتن از این آبها چیست؟ جنکن فی الحال دو جوهر از بغل بیرون آورده یکی را در آب انداخت فی الحال در میان آب راهی پیدا شد و آبی که از بالا می‌آمد همانجا بایستاد. پس راجه با لشکر از آب بگذشتند. جنکن بعد از آن جوهر دیگر را بنمود. آن جوهر اول از میان آب برآمده به دست او باز آمد و به دستور اول روان گشت و مخالفان در آن طرف بماندند. راجه به غایت خوشحال شد و حیران بماند و او را نوازش کرد.» (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۱۲۲ اس ۶ و ۱۴)

مشابهت دو روایت در شکافتن و به هم برآمدن آب است. در حکایات دینی حضرت موسی، امداد غیبی الهی، گره از کار دوستان خدا می‌گشاید درحالی که در حکایت راج ترنگینی، جنکن کیمیاگر به یاری جوهری مادی به کمک لشکر راجه لَلتَادَت می‌آید. شخصیتها در این روایت کاملاً زمینی هستند و کاری فوق طبیعی و فرا عادت از کیمیاگر سر می‌زند، ولی در روایت دینی حضرت موسی، سبطیان به کمک نیروی آسمانی و الهی نجات می‌یابند. تشابه موجود در مانع و گره داستان است. در هر دو روایت قرار است عده‌ای از آب خروشان و متلاطم بگذرند. آب نیل و آب پنجاب. هر دو گروه دشمنانی را در پی دارند. در هر دو روایت دشمن ناکام می‌ماند؛

زیرا راه عبور برای شخصیت‌های اصلی داستان باز و مانع از پیش پای آنها برداشته می‌شود؛ اما برای دشمن راه گذر از آب بسته شده، مانع پیشروی آنان پایدار می‌گردد.

- نزول مائده آسمانی برای قوم حضرت موسی و حضرت عیسی از حکایت‌های مشهور دینی است. (اعراف/۱۶۰ و عتیق نیشابوری، ۱۳۶۵، ص ۵۷) و در ادبیات فارسی انعکاس زیادی دارد. در کتاب راج ترنگینی نویسنده به قحطی بزرگی در کشمیر اشاره کرده که در آن از شدت خشکسالی و نبود آذوقه، مردم به یکدیگر رحم نمی‌کردند و آدم، آدم را می‌خورد و مانند روز قیامت شده بود که هرکس فقط به فکر خود بود و پدر به پسر و پسر به پدر و مادر به فرزند رحم نمی‌کرد. پادشاه کشمیر، راجه تبخیر از شدت تأثر تصمیم به خودکشی گرفته بود و می‌خواست خود را بسوزاند. همسرش به او گفت: «تو پادشاه عادل و من نیز مستجاب و الدعوات‌ام به درگاه خالق بی‌نیاز دست به دعا برآریم تا خداوند تبارک و تعالی به برکت نیت نیک ما برخلاق رحم کند. پس دست به دعا برداشتند و خلاصی خلق از این بلیه از درگاه الهی مسألت نمودند و تمام شب را به دعا گذرانیدند. چون صبح شد در پیش هر آدمی یک جفت شبیه به کبوتر مرده حاضر دیدند. راجه به جهت دیدن آن از سوختن خود باز ایستاد و خوشحال گشت. تمام خلق آن کبوتران را پخته خوردند و هر روز این چنین یک جفت به هرکس می‌رسید و خداوند تبارک و تعالی از صدق راجه و رانی در رزق بر خلق گشاد.» (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۶۹)

تشابه دو روایت در نبودن غذا، دعای دوستان حق، استجاب دعا و نزول مائده است حتی نوع مائده نیز در دو حکایت تقریباً یکسان است و با آنکه در آیین هندو به خوردن گوشت توصیه نمی‌شود، باز هم خداوند برای مردم کشمیر کبوتر می‌فرستد در حالی که می‌توانست سبزیجات و غلات و میوه نازل کند. شاید به همین دلیل است که سراینده مجبور می‌شود پس از نقل روایت تاریخی - اسطوره‌ای خود به توجیه و تفسیر آن پردازد و بگوید که آنچه نازل می‌شده، کبوتر نبوده، بلکه در ظاهر شبیه کبوتر بوده: «گویند که در حقیقت کبوتر و جاندار نبود امر شبیه به کبوتر بوده‌اند و وجه آن را چنین گفته‌اند که رانی (ملکه) با عموم شفقت و وفور مرحمت چون روا داده که بواسطه دعای او جانداران هلاک شوند، هر چند که هلاک طیور متضمن بقای بنی‌آدم باشد.» (شاه آبادی، ص ۶۹)

تنها تفاوت موجود، در پایان دو حکایت است. در کتاب راج ترنگینی پس از اجابت دعا از سوی پروردگار و نزول کبوتر، همه چیز تمام می‌شود و بجز توجیه نوع مائده که با غذای

توصیه شده در آیین هندو مغایرت داشته، حرفی در مورد چگونگی قطع مائده نیست؛ اما در روایت دینی حضرت موسی و عیسی علیه‌السلام، بی‌ادبی اقوام باعث قطع مائده می‌گردد؛ یعنی سیر و تره و عدس خواستن قوم موسی (ع) و حرص و آز و عدم توکل قوم عیسی (ع) و ذخیره غذا برای آینده.

عروج به آسمانها در روایات دینی اسلامی مربوط به معراج حضرت رسول اکرم است که در وضع خاص و در معیت حضرت جبرئیل صورت گرفته و شگفتی آن در این است که بعد از این عروج نیز حیات جسمانی حضرت ادامه داشته‌است. (کاشانی، ۱۳۴۶، ج ۹، ص ۷۲ و میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۳۷۳) در راج ترنگینی نیز حکایتی از عروج به آسمان وجود دارد به این صورت که «راجه پرورسین»، پادشاه کشمیر که از مردان نیک روزگار و مستجاب‌الدعوه و مورد عنایت مهادیو (خدای بزرگ) است در حالی که آماده عبادت بوده، پیامی دریافت می‌کند به این مضمون: «کار شما به اتمام رسیده و هر فراقتی که ممکن بوده شما را میسر گشته و عمر شما گذشته و پیر شدید. در دنیا چه کار دارید؟ در مقام مهادیو که اعلی‌علیین و شهود حق است جل جلاله بیایید.» (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۹۸) و هنگامی که به عبادت مشغول شده بود «میان دیهره (دیر، پرستشگاه) شکافته شد و (از) همان شکاف به آسمان عروج نمود و در وقتی که بالا می‌رفت و در هوا به جانب شمال کیلاش متوجه شد، مردمان که در آن وقت حاضر بودند او را شمس دیگر تصور نمودند که از زمین برداشته به جانب شمال می‌رود.» (همان پیشین، ص ۹۹ س ۱-۴) کلهن می‌گوید که این دیر تا زمان او با همین شکاف باقی بوده و به آن شکاف دروازه بهشت می‌گفته‌اند. روایت عروج حضرت عیسی به آسمان چهارم که گستره عظیمی از تلمیحات فارسی را به خود اختصاص داده (آل عمران/۵۵، و نساء/ ۱۵۷ و ۱۵۸) نیز شباهتی به عروج راجه پرورسین در داستان مذکور دارد. در این حکایتها سخن از مقبول‌الحق بودن شاهان کشمیر است و همان جهان بینی فردوسی بزرگ را در شاهنامه به یاد می‌آورد که پادشاهان ایرانی تا زمانی مورد تأیید الهی هستند و فره ایزدی با آنهاست که عادل و حقیقت خواه و خدادوست باشند. کلهن نیز در راج ترنگینی، راجه‌های خدانشناس و عدالت گستر را تا

حد اولیاء الله و پیامبران بالا می‌برد و معجزات و شگفتیهایی را که در روایات اسلامی به پیامبر اختصاص دارد به راجه‌هایی نظیر «للتادت» و مشاور او «جنکن»، «راجه تبخیر و همسرش»، راجه پرورسین «Parvarsin» و... نسبت می‌دهد. در تمام این حکایات تاریخی - اسطوره‌ای ردپایی از مشابهت‌های فکری و فرهنگی ایرانی و هندی و سامی دیده می‌شود.

- سرکشی و غرور نمرود در ادبیات فارسی زبانزد نویسندگان و شاعران است. این حکایت از متون سامی به متون ما راه یافته است (سفر پیدایش، باب ۱۰، آیات ۸-۱۰ به نقل از دانشنامه قرآن، ج ۲) کودک شیرخواره بی‌پناهی که خداوند او را از تلاطم و توفان دریا و درهم شکستگی کشتی غرق شده رهانید، و از دریای رحمت خود سیرایش ساخت با حضرت ابراهیم درباره خداوند مجادله کرد و چون از حجت فروماند دستور افکندن حضرت را به میان توده آتش صادر کرد؛ اما آتش به اراده و عنایت الهی بر او سرد و سلامت شد. (انبیاء / ۶۸-۶۹ و عنکبوت / ۲۴ و صافات / ۹۷-۹۸) اما نمرود با تمام تبختر و غرور خود سرانجام نتوانست با پشه‌ای مقابله کند و دچار مرگ رقت‌آوری شد که زبونی بشر را در برابر اراده‌ی ازل‌ی تصویر می‌کند. پشه‌ای ضعیف مغز نمرود را به درد و خلجان در آورد و نمرود جمعی را مأمور کرده بود تا با گرزهای گران بر سر او می‌کوفتند تا شاید بتواند درد درون جمجمه را با درد ناشی از ضربه‌های بیرونی تسکین دهد. (مجلسی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۳) در صفحه ۹۳ کتاب راج ترنگینی از برهمن زاده - ای به نام اپمن «Opaman» سخن می‌رود که در دوران شیرخوارگی مادر را از دست داده بود و مهادیو (خدای بزرگ) از دریای کرم خود به او شیر نوشانید و این مقوله دوران شیرخوارگی نمرود را در ادبیات سامی به یاد می‌آورد. علاوه بر آن در صفحه ۱۴۳ کتاب حکایت از راجه‌ای ستمکار به نام بنیادت «Benyadat» است که مظالم بسیار از او سر می‌زد و از جمله به یکی از برهمنان (روحانیون آیین هندو) نیز جفای بسیار روا داشت. آن برهمن که «اتل» نامیده می‌شد او را نفرین کرد، در اثر نفرین او ناگهان «کوکبه طلا که در میان شامیانة (سراپرده) او آویخته بودند، گسسته می‌شود و بر سر راجه می‌خورد. به واسطه زخم آن، کرم بسیار در سر راجه جمع شده بود. این کرمها آنچنان گوشت وی را می‌خوردند که در شرح نیاید و اکثر اوقات سر خود را فرو کرده مرغان را می‌گذاشت تا آن کرمها را می‌خوردند و به همین دستور در مدت بسیار سلوک می‌کرد و هر روز آرزوی مردن می‌کرد و ... به همان حالت درگذشت. (شاه‌آبادی، ۱۳۵۳، ص ۱۴۳-۱۰) مشابهت دو حکایت در ستمکاری و غرور نمرود و بنیادت،

رسیدن به مکافات عمل و نوع مرگ است. مغز نمرود جولانگاه پشه‌ای شد و مغز بنیادت مفر

کرمهایی که به ظاهر بسیار ضعیف و ناتوان بودند؛ ولی به خواست و اراده‌ی حق توانستند بیشتر از موجودات قدرتمند آسیب برسانند و زجر بدهند، به طوری که هر دو مستکبر، مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دادند.

- زندگی کیخسرو شاهزاده جوان ایرانی با اسطوره در آمیخته است. او پس از گرفتن انتقام خون سیاوش که مظلومانه در سرزمین توران کشته شد، درست در زمانی که می‌توانست با آرامش و فراغ بال به دنیا روی بیاورد و جهانداری کند، یکباره از حکومت دست برداشت، شاهی را به لهراسب سپرده و در برف و سرما به کوه رفت و ناپدید شد. (فردوسی، کتاب سوم، صص ۱۰۸۷-۱۰۹۳) او نمود یزدان پرستی و عدل و داد بود. داستان «راجه رنادت» در کتاب راج ترنگینی پایان زندگی راجه را به عاقبت حیات کیخسرو نزدیک کرده است. راجه افسونی آموخته بود که با خواندن آن می‌توانست به زیر زمین راه یابد، اما از شرایط حفظ این افسون، داشتن خلوت بود و چون در دارالسلطنه امکان داشتن خلوت مناسب وجود نداشت، راجه رنادت به کوه رفته در آنجا خلوت گزیده، به عبادت مشغول شد. در همین اثنا هنگامی که به خواب رفته بود «خوابهای خوب دید که از آن استدلال بر تمامی امر خود کرده و در آب چند رُباک «Chandrbak» در زمین کشتوار که عبارت از آب حیات باشد، در آمده با لشکر خود ... در زیر زمین فرو رفت و همچنان لشکر او به همان راه تا بیست و یک روز می‌رفت و دیگر اثر از ایشان پیدا نشد.» (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۱۰۴ س ۵-۷)

وجود شخصیهایی که دارای تفکر عرفانی بوده‌اند، در ایران و هند شواهد بی‌شماری دارد؛ اما در میان شاهان و راجه‌ها که بیشتر چشم‌به‌دنیای بیرون‌دارندتا جهان درون، وجود شخصیهایی همچون کیخسرو و رنادت مایه‌ی اعجاب و استحسان عالم بشری است؛ به همین دلیل است که زندگی و مرگ آنها همیشه در هاله‌ای از رمز و راز و ابهام فرو می‌رود.

- داستان پیرزنی که در جوار قصر انوشیروان خانه‌ای داشت و حاضر به فروش خانه خود نبود و عدم تعرض شاه به او و در نتیجه کج و ناساز شدن دیوار قصر انوشیروان و تعجب فرستاده روم از این همه، رعایت عدل و انصاف، بسیار مشهورست. (خزائلی، ۱۳۴۷، ص ۵۶) داستانی به همین مضمون در باب دادگری راجه‌ای به نام «چند رایید» در کتاب راج ترنگینی

دیده می‌شود: «معماران راجه چند رایید به جهت بنای دیهره (پرستشگاه) «تریهون سوامی»

یعنی صاحب سه جهت فوق و وسط و تحت ... زمینی اختیار کردند و در آن زمین خانه چمار (دباغ) بود که معماران راجه هر چند دلاسا (دلجویی و مهربانی) به چمار کردند و زر در پیش وی آوردند، فایده نشد و چمار به هیچ وجه راضی نشد که خانه را بگذارد. معماران آمده به راجه گفتند که چمار به هیچ وجه از آن خانه به در نمی‌رود. راجه در غضب شد و گفت که خانه حق و ملک چمار است. شما نامعقول کردید که تکلیف بر آوردن از آن خانه کردید. خواجه حکم کرد که آن دیهره را در جای دیگر راست کنند و گفت که: دیهره را به جهت عبادت می‌کردیم هرگاه از خانه یکی (را) کشیده در آنجا عبادت کنیم آن عبادت نیست، بلکه وبال است. با وجود دانش ثواب و عقاب در ایام سلطنت خود، اگر من عدالت نکنم، کدام کس عادل خواهد بود؟» (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۱۱۰ س ۱۴-۱۹)

اگرچه در این گونه حکایتها نوعی اغراق شگفت انگیز وجود دارد و عدالتی دور از انتظار به نمایش می‌گذارد که کمتر پذیرفتنی است، به این باور عمومی انسانی تحقق می‌بخشد که «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم».

۸۹



فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱، بهار ۱۳۸۵

علاوه بر نمونه‌های داستانی مشابه در این کتاب با مثال‌های همسان آن در ادبیات ایران، گاهی شخصیت‌های تاریخی و اوصاف ظاهری آنها نیز در تاریخ ایران و هند به نقطه تشابه و اشتراک می‌رسد. در کتاب راج ترنگینی بعد از راجه بجی «Beji» پسرش راجه چنڈر «Chandr» جانشین پدر می‌شود و «چنان بود که دستهای او به انتهای زانوان وی در قیام می‌رسید و در سامدریک که عبارت از علم قیافه باشد آن را از خصال حمیده شمرده، نشانه مردانگی و همت نوشته‌اند.» (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۷۰ س ۳-۴) در تاریخ ایران نام اردشیر دراز دست یعنی اردشیر اول هخامنشی فرزند بهمن برای همه ایرانیان آشناست. می‌گویند این لقب را اولین بار دی ن «Dinon» یونانی عنوان کرده و معنی بسط و اقتدار را از آن در نظر داشته. پس از او دیگران از وی نقل کرده‌اند و معنی تحت اللفظی را از آن فهمیده‌اند. پلو تارک دست راستش را از دست چپ درازتر می‌دانسته، اما ابوریحان و ابن عربی او را طویل‌الیدین نامیده و عقیده داشته‌اند که هردو دست او دراز بوده است. استرابون می‌نویسد دستهای شاه مزبور وقتی که می‌ایستاده به زانوهایش می‌رسید. (دهخدا، ۱۳۲۸، ذیل اردشیر)

گفته شده است که حضرت رسول اکرم (ص) سایه نداشتند و وقتی در حال حرکت بودند

ابری بر بالای سرشان در حرکت بود و بر ایشان سایه می‌افکند. در قصص قرآن مجید چنین آمده است: «و نیز از علامت نبوت وی در اخبار آمده است که میغ بر سر وی سایه داشتی و از لطافت وی سایه بر زمین نیفتادی.» (عتیق نیشابوری، ۱۳۶۵، ص ۴۱۶) همچنین هنگامی که قوم حضرت موسی از گرما شکایت داشتند با دعای حضرت «خدای تعالی میغی بفرستاد تا بر ایشان سایه می‌داشتید.» (همان پیشین، ۱۳۵۶، ص ۵۷) و همین موضوع در تفسیر جوامع الجامع به این صورت درج شده است که «بنی اسرائیل به مدت چهل سال مسافتی به طول شش فرسنگ را هر روز از صبح تا به شب با شتاب طی می‌کردند و در روز ابر بر آنان سایه می‌افکند تا از حرارت خورشید در امان باشند.» (طبرسی، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۶۰) در تفسیر مجمع البیان موضوع سایه کردن مرغان بر سر حضرت سلیمان آمده است: «...وقتی [سلیمان] بالای کرسی می‌رفت دو عقاب بالهای خود را باز نموده و او را از آفتاب سایبانی می‌کردند.» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۳۰) و در قصص قرآن مجید همین موضوع به این صورت مذکور است: «و آن، آن بود که هدهد با دیگر مرغان برزبر سلیمان پر در پر بافته بودند و سایه می‌داشتی.» (عتیق نیشابوری، ۱۳۶۵، ص ۲۸۵)

در کتاب راج ترنگینی سخن از راجه زاده‌ای است به نام مگواهن «Megvahan» که در مجلس سینور «Sinvar» که جلسه انتخاب شوهر از سوی دختر راجه است، شرکت کرده بود. او در این کتاب به عنوان نمونه خداجویی و اهل خاکساری و فقر معرفی شده است. همه راجه‌هایی که در آن مجلس حضور داشتند چتری بر سر گرفته و خود را از گرمای هوا در امان می‌داشتند، اما او چتری بر سر نداشت. به عنایت الهی ابری پدید آمد و بر سر او سایه کرد و «اندک قطراتی که در هوایی گرم خوش آید، ترشح کردن گرفت. آن دختر چون این حال مشاهده کرد، دسته گلها را در گردن مگواهن در آورد.» (شاه آبادی، ۱۳۵۳، ص ۷۵ س ۱۱-۱۳) سایه کردن ابر یا پرندگان بر سر انسان از مقوله‌های فوق طبیعی و آسمانی است که وقتی عنایت الهی شامل حال کسی باشد در مورد او ممکن می‌گردد و این امر در مورد راجه زاده‌ای که اهل خاکساری و فروتنی بود محقق گشت. همچنان که در اندیشه‌های سامی و اسلامی این امتیاز با عنایت الهی شامل حال پیامبر اکرم، قوم بنی اسرائیل و حضرت سلیمان گردید.

نتیجه

برای تطبیق اندیشه‌های مشترکی که در این داستانها هست، لازم نیست به دنبال اقتباس باشیم

زیرا همیشه تفکر و خیال دست به دست هم می‌دهند و آنچه بشر می‌خواهد و به آن نیاز دارد در قالب شعر، حکایت، اسطوره و هنر عرضه می‌کند. برای ملت‌هایی نظیر ایران و هند که علاوه بر یگانگی نژادی و خونی، مدت‌ها یگانگی زبانی نیز داشته‌اند، همچنین از دوره ساسانیان در ایران و عصر گویتاها در هند دارای روابط مشترک سیاسی و اقتصادی بوده‌اند، بدون تردید فرهنگ مشترک، باورهای یکسان و تفکر مشابه نیز پدید آمده است. انسان همیشه آرزوها، آیینها، اعتقادات، خصوصیات و حتی دغدغه‌های روحی و روانی ناخودآگاه خود را در قصه‌ها و حکایت‌های خود منعکس می‌کند. بنابراین اگر می‌خوانیم که راجه‌های هند مانند جمشید پادشاه تاریخی - اسطوره‌ای ایران تا وقتی روح عدالت جویی دارند، بر فراز قلعه قدرت و اعتبارند و زمانی که بنای دادگری را فرو می‌ریزند، گرفتار اره ضحاک می‌شوند، اگر ناخودآگاه جمعی دو ملت، شخصیت‌های تاریخی همسانی برای خود می‌سازد و اگر می‌بینیم که حتی روایت‌های دینی و اخلاقی نیز مشابهت‌های بسیاری دارند، جای شگفتی نیست. ممکن است اندیشه مشترک بشری این گونه حکایت‌ها را شکل داده باشد و این قصه‌ها و شخصیت‌ها با تمام ویژگی‌های خوب و بدی که دارند حاصل توارد افکار باشند و شاید گاهی اقتباسی هم صورت گرفته باشد. هرچه هست وجود این نوع تفکرات همسان که باعث پدید آمدن روایت‌های همانند و قرین با یکدیگر شده است، گواه صادقی است بر وجود تقارن فرهنگی و دغدغه‌های مشترک انسانی و اجتماعی میان ملت‌ها که حتی امروز هم نمونه‌های فراوانی از آن را می‌توان در ادبیات دو ملت ایران و هند یافت.



منابع

- علاوه بر قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، از منابع زیر استفاده شده است.
۱. انوشه، حسن؛ دانشنامه ادب فارسی؛ تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، (جلد ۴ بخش ۱ و ۲ و ۳)
 ۲. خالقداد عباسی، مصطفی؛ دریای اسمار؛ دانشگاه اسلامی علیگر با همکاری رایزنی فرهنگی ایران و هند، ۱۹۹۷ م.
 ۳. خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ دانشنامه قرآن؛ چاپ اول، تهران: انتشارات دوستان-ناهید، ۱۳۷۷.
 ۴. خزائلی، محمد؛ النخب من ادب العرب؛ تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۷.
 ۵. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، (جلد ۲۲، ۱۳، ۵، ۴)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۸.
 ۶. سالم کشمیری، میرزا بن حاجی محمد اسلم خان؛ تذکره شعرای کشمیر؛ تصحیح سید حسام‌الدین راشدی، اقبال آکادمی، کراچی، ۱۳۴۶.
 ۷. شاه آبادی، ملا شاه محمد؛ راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)؛ راولپندی: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳.
 ۸. طباطبایی، غلامحسین خان؛ سیر المتأخرین؛ بی جا، طبع نول کشور، بی تا.
 ۹. طبرسی، ابو علی فضل بی‌حسن؛ جوامع الجامع؛ ج ۲، ترجمه اکبر غفوری و...، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
 ۱۰. -----؛ مجمع البیان؛ ج ۲۰، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
 ۱۱. عتیق نیشابوری، ابوبکر؛ قصص قرآن مجید؛ تصحیح دکتر یحیی مهدوی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵.
 ۱۲. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ (جلد ۵)، زیر نظر عبدالحسین نوشین، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۸.
 ۱۳. کاشانی، ملافتح‌الله؛ منهج الصادقین؛ ج ۹، به تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۶.
 ۱۴. کشمیری، خواجه محمد اعظم؛ واقعات کشمیر؛ سری نگر، ۱۹۳۶ م.
 ۱۵. کهوی‌های، پیر غلام حسن؛ تاریخ حسن؛ سری نگر، ۱۹۵۴.
 ۱۶. مجلسی، محمد بن باقر؛ حیات القلوب؛ کتابخانه اسلامی، ۱۳۷۱.
 ۱۷. میدی، ابوالفضل رشید الدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار؛ به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: سپهر، ۱۳۷۱.
 ۱۸. نظام‌الدین احمد؛ طبقات اکبری؛ کلکته، ۱۹۳۱ م، (جلد ۲).